

کتابخانه

۸



مجلس شورای اسلامی

تشکيلات ایماني

گفتاری از حجت الاسلام
والمسلمین عابدینی
پیرامون نمونه قرآنی
از تشکيلات مؤمنانه





صحیفه ۶۳

جبهه ۸، تابستان ۱۴۰۴

تشکیلات ایمانی

گفتاری از حجت الاسلام والمسلمین محمد رضا عابدینی پیرامون نمونه های قرآنی تشکیلات مؤمنانه

اولین نشست دبیران استانی رسالات؛ شهر مقدس قم

تهیه و تنظیم: معاونت تولیدات رسانه ای جامعه ایمانی مشعر

به اهتمام: سید محمد علوی

طراح جلد: علی ناصری

صفحه آرا: حسن ناصری

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

استفاده از مطالب نشریه و تکثیر آن برای هیأت ها، در صورت ذکر منبع آزاد می باشد.



جامعه ایمانی مشعر

قم . صندوق پستی:

۳۷۱۸۵ - ۴۵۵۳

سامانه پیامک:

۳۰۰۰۱۵۴۲

پایگاه اطلاع رسانی:

www.۱۵۴۲.org

رایانامه:

info@۱۵۴۲.org

بسم در بعثت ابراهیم

مقدمه

در طول تاریخ، بشریت همواره در جستجوی راهی برای رهایی از قید و بند اسارت و دست‌یابی به کمال بوده است. انبیاء الهی با بعثت خود، این مسیر را برای انسان‌ها روشن ساخته و آن‌ها را به سوی حقیقت هدایت کرده‌اند. اما این مسیر، یک خط مستقیم نیست، بلکه زنجیره‌ای از تلاش‌ها و مجاهدت‌هاست که از گذشته آغاز شده و تا آینده امتداد می‌یابد. در عصر حاضر، ما وارث این میراث گرانها هستیم و وظیفه ما، پیگیری رسالت انبیاء و تلاش برای تحقق اهداف والای آن‌هاست. این وظیفه، نه تنها به زمان کنونی ما محدود نمی‌شود، بلکه ما را به گذشته و آینده نیز پیوند می‌دهد.

ما باید از تجربیات و دستاوردهای گذشتگان درس بگیریم و با تلاشی مضاعف، زمینه را برای ظهور آینده‌ای روشن تر فراهم سازیم و برای دستیابی به این مهم، در گام نخست نیازمند درک عمیق از اصول و مبانی حاکم بر جامعه و همچنین بهره‌گیری از راهکارهای عملی و کارآمد هستیم.

قرآن کریم، به عنوان یک منبع الهی و راهنمای جامع برای زندگی بشر، با بیان قصص انبیاء و داستان‌های مختلف تاریخی، الگوهایی عملی از حکمرانی صحیح و راهکارهایی برای مدیریت جامعه و راه‌اندازی تشکیلات دینی ارائه می‌دهد که بسیار کارساز و راهگشاست؛ لذا با تکیه بر همین آموزه‌های دینی و قرآنی و با بررسی داستان‌های قرآنی و روایی می‌توان یک الگوی عملی برای ایجاد یک نظام تشکیلاتی برگزید. این نوشتار برگرفته از سخنان حجت‌الاسلام و المسلمین عابدینی می‌باشد، که در رابطه با الگوهای قرآنی تشکیلات دینی، اهمیت نقش مردم و مشارکت عمومی در امور و ضرورت ایجاد روابط حسنه میان مؤمنین ایراد شده است.





مأموریت جهانی

امروز ما در جایی هستیم و دورانی را سپری می‌کنیم که مأموریت‌مان در امتداد رسالت انبیاء قرار گرفته و در پی آنیم که آنچه را که در هزاران سال پیش، توسط انبیاء پایه‌گذاری شده و تا بدین جا رسیده را به سرانجام ظهور ملحق کنیم؛ به عبارت دیگر، ما حلقه‌ای از زنجیره‌ای هستیم که این رسالت الهی را به سرانجام می‌رساند؛ لذا با این نگاه دیگر ما فقط به زمان خودمان تعلق نداریم، بلکه بار سنگین تاریخ و تمامی انبیاء، اولیاء و مؤمنانی را که در طول تاریخ در جبهه حق تلاش کرده‌اند، به دوش می‌کشیم. وظیفه ما این است که این رسالت را به نسل‌های آینده منتقل کنیم. بدین ترتیب، ان شاء الله همه ما و آن‌ها، به عنوان زمینه‌سازان و اقامه‌کنندگان ظهور، در یک میدان اشتراک خواهیم داشت و در راستای تحقق این هدف الهی گام خواهیم برداشت.

امروز ما در یک میدان مشترک قرار داریم که نباید گرفتار گسست‌های خود شویم. اگر هر فرد مأموریت خود را در این چهارچوب و در این رابطه تعریف کند، دیگر هر فعالیتی که انجام می‌دهد، هر منبری که می‌رود و هر حرفی که می‌زند، تکلیف جهانی‌اش را برای او روشن‌تر می‌کند و سنگینی و عمق کلام او افزایش می‌یابد.

و نتایجی که انتظار می‌رود، نه تنها باید در همین زمان بروز کند، بلکه باید در دنباله تاریخ و در افق آینده نیز دیده شود؛ لذا چه بسا کارهایی باید انجام شود که نتیجه‌اش امروز دیده نمی‌شود، بلکه زمینه‌ساز اهداف مهم‌تری در آینده است، البته کارهای زودبازده نیز جزء فعالیت‌های ما تعریف شده است، اما مأموریت اساسی ما در واقع این است که پیوندی میان گذشته و آینده ایجاد کنیم و حلقه وصلی در این زنجیره مستمر باشیم. از این‌رو، نوع مأموریت ما با این نگرش به کلی دگرگون می‌شود.

خداوند متعال در آیه «وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ»^۱ به اهمیت اتصال میان انبیاء پرداخته است. این نگاه به جریان انبیاء که همواره «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ»^۲ و «وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِهِ»^۳ را شامل می‌شود، نشانگر این است که وظیفه ما نیز همین استمرار و اتصال است. بنابراین، ما نه تنها موظف به تصدیق سابقین هستیم، بلکه باید بشارت‌گر ظهور لاحقین نیز باشیم. با این نگرش، ما دارای یک مأموریت جهانی هستیم که در عین حال یک وظیفه ویژه در زمان خود نیز داریم. این دو بایستی به‌طور همزمان تعریف شوند. اگر فقط به یکی از این دو بپردازیم و دیگری را فراموش کنیم، از مأموریت اصلی خود دور شده و ناقص خواهیم ماند.

۱. قصص، ۵۱.

۲. فاطر، ۳۱.

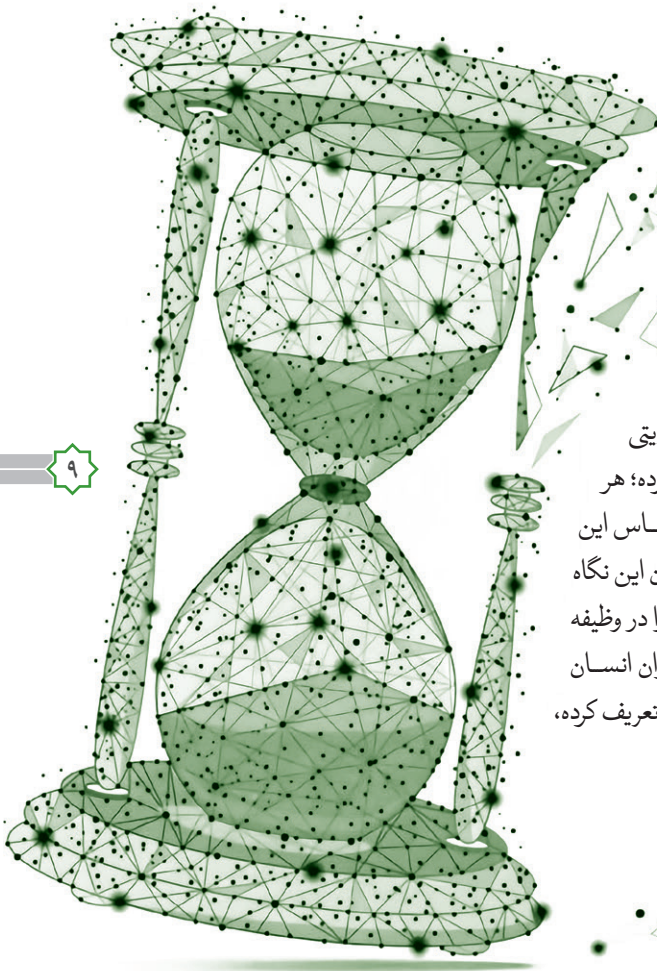
۳. صف، ۶.

رویکرد فرازمانی

تمامی انبیاء و اولیاء و مؤمنانی که در گذشته بودند و مؤمنانی که در حال حاضر هستند، همواره نگاهی به زمان خود و نیز به رویدادهای آخرالزمانی داشته‌اند؛ یعنی در کنار این که در زمان خودشان زندگی می‌کردند یک نگاه و توجه به جریان‌ات آخرالزمان هم داشتند و مأموریت‌های آخرالزمانی‌شان در ضمن وظایف‌شان گنجانده شده بود و به طور همزمان به مسائل زمان خود و آینده‌ای که در پیش است، می‌اندیشیدند؛ لذا می‌بینیم هیچ نبی‌ای از انبیاء نیست مگر این که دائماً جریان آخرالزمان را در تبلیغ و رسالتش بیان کرده است، علی‌رغم این که یقین داشتند که در آخرالزمان نیستند، اما با این حال باید این حرف و این فرهنگ را جا می‌انداختند تا امت آن‌ها نگاه آخرالزمانی داشته باشند و بدانند مقدمه‌ساز هستند.

با توجه به این نگرش، انبیای گذشته همواره به ذکر آخرالزمان و امت آن در میان اقوام خود می‌پرداختند. این امر خود دارای ابعاد عمیق پژوهشی است که می‌توان به طور جدی به آن پرداخته و نگاه‌های مختلفی را بررسی کرد. هرچند برخی کلمات و پیشگویی‌ها از سوی این انبیاء بیان شده است، اما هدف آن‌ها نه‌ادینه کردن این رویکرد بود که هر انسانی با اعمال و کردار خود، در حقیقت در حال ایجاد یک حلقه از زنجیره‌ای است که تصویر کلی جریان آخرالزمان را تشکیل می‌دهد؛ پازلی که هر قطعه آن، نمایانگر یک نقش خاص و ضروری در این نبض تاریخ است.

این فرهنگ باید به‌طور مداوم در میان مؤمنین نه‌ادینه شود که ما در یک رابطه عمیق و متصل، دارای مأموریتی الهی هستیم. اگر این نگرش به‌وجود آید، قدرت بشر مضاعف خواهد شد؛ زیرا درک حجم مسیر پیموده‌شده و هدف نهایی می‌تواند به تقویت روحیه انسان کمک کند؛ مثلاً کسی که از قم می‌خواهد



به تهران برو، وقتی به حسن آباد
نزدیک می‌شود، احساس خستگی
می‌کند، اما کسی که از قم می‌خواهد به
مشهد برو، وقتی به نیشابور رسید احساس
خستگی می‌کند؛ تفاوت این دو مسیر در آن مأموریتی
است که یک شخص برای خودش تعریف کرده؛ هر
چه مأموریت طولانی‌تر باشد، تنظیم قوای او براساس این
مأموریتش متفاوت می‌شود؛ از همین رو اگر انسان این نگاه
آخرازمائی و این تکلیف اتصال گذشته به آینده را در وظیفه
و مأموریت خودش و دیگران جایباندازد، کاملاً توان انسان
مطابق آن، شکل می‌گیرد و چون مسیر را طولانی تعریف کرده،
خستگی نیز دیرتر به سراغش می‌آید.

الگوهای قرآنی تشکیلات دینی

بر اساس این موضوع، تشکیلات سازی از منظر دینی یکی از دستورات اساسی فعالیت ما محسوب می شود. هدف این است که بتوانیم نگاه و سیره‌ای که انبیاء در میان اطرافیان و حواریون خود داشتند را پیاده کنیم. اگر بخواهیم این نگاه را در قرآن پیگیری نماییم و مأموریت خود را از دیدگاه قرآن در این رابطه مشخص کنیم، خواهیم دید که قرآن به طور مکرر این مسأله را در آیات مختلف بیان کرده است که ما به سه نمونه از آن اشاره می کنیم:

نمونه اول: حواریون

یکی از نمونه‌های بارز تشکیلات دینی در قرآن کریم، حواریون حضرت عیسی هستند که این نمونه در رابطه با کار ما کاملاً تطابق دارد، زیرا تعبیر قرآن در رابطه با آن‌ها این گونه است: «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ



نَحْنُ أَئِصَارُ اللَّهِ؛^۱ بیان مرحوم علامه ذیل این آیه بیان زیبایی است؛ ایشان می‌فرماید: تعبیر احساس کردن «أَحْسَ» به چیزی اطلاق می‌شود که از ظاهر زندگی آن‌ها ملموس است؛ بنابراین معنای آیه این‌گونه می‌شود که کفر تبدیل به رفتار آشکار و سبک زندگی آن‌ها (قوم بنی اسرائیل) شده بود و این باعث آزار و اذیت حضرت عیسی می‌شد؛ این که کسانی را می‌دید که به ظاهر ایمان آورده‌اند ولی رفتارشان مؤمنانه نمی‌باشد و گرفتار اختلاط در سبک زندگی هستند. (چیزی که ما امروز گرفتارش هستیم و این وضعیت ناشی از انواع مختلف جهانی شدن و جریان‌ات متعدد است که مرزها را به شدت تضعیف کرده و دیوارها به طرز قابل توجهی فرو ریخته و هویت‌ها دستخوش تغییرات عمیق شده‌اند).

در چنین شرایطی عده‌ای به یاری آن حضرت شتافته و اظهار ایمان و اسلام کردند: «قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَئِصَارُ اللَّهِ أَمَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ». این فراز «أَمَّا بِاللَّهِ» و «و أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ»، ایمان و تسلیم بعد از ایمان است، نه ایمان و اسلام اولی، چون حضرت عیسی در میان مؤمنان ندا سرداد: «مَنْ أَئِصَارِي إِلَى اللَّهِ؟»؛ چه کسی دغدغه‌مندتر است؟! سپس آن‌ها از میان مؤمنین برخاستند و گفتند ما دغدغه‌مندتر هستیم و حاضریم وقت بگذاریم؛ مثل طلبه و روحانی که احساس تکلیف و مسئولیت می‌کند و به عنوان کسی که دغدغه‌مند است وسط میدان می‌آید.

۱. آل عمران، ۵۳.

۱. این که در اینجا به این گروه، حواریون گفته شد، بر اساس اعتبار و جایگاهی است که آنان در آینده به آن خواهند رسید. با وجود اینکه آنان تازه قدم در این مسیر گذاشته بودند و هنوز دستاوردی نداشتند، قرآن کریم با پیش‌بینی آینده و بر اساس شأن و مرتبه‌ای که در نهایت به آن خواهند رسید، آنان

قرآن کریم در ادامه از زبان حواریون می‌فرماید: «رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أُنزِلَتْ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»؛^۱ این که عبارت «فاکتبنا مع الشاهدین» بعد از دو فراز «آما بما انزلت» و «اتبعنا الرسول» آمده، بیانی بسیار زیبا و پرمعنا دارد.

اما مراد از شاهدین چه کسانی هستند؟ با استناد به آیه «جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً»^۲ انبیاء، شاهدان امت می‌باشند؛ زیرا شاهد به معنای میزان بوده و انبیاء، میزان اعمال امت هستند؛ به این صورت که امت با عرضه خود بر انبیاء متوجه می‌شود که در چه مرحله‌ای از کمال و قرب الهی و انجام تکلیف قرار دارد؛ بنابراین حضرت عیسی به عنوان نبی‌ای از انبیاء شاهد و میزان امت است، اما از آن جهت که نمی‌تواند با تک تک امتش ارتباط برقرار کند، یک عده دیگری را برمی‌گزیند و عیسی‌گونه تربیتشان نموده و سپس آن‌ها را در شهرهای مختلف پخش می‌کند تا آن‌ها را بطان نبی خدا با مردم باشند.

تبلیغ مؤثر

علامه طباطبائی رحمته الله می‌فرماید: حضرت عیسی به این نتیجه رسید که مردم از راه سخنرانی اصلاح نمی‌شوند و الا باید با سخنرانی حضرت عیسی که قهارترین سخنران است همه به هدایت برسند؛ اگر می‌خواهید سخنرانی‌های حضرت عیسی را ببینید، انجیل برنابا را بخوانید و بنگرید چقدر حضرت عیسی زیبا سخن

را «حواریون» خطاب می‌کند. این کار به منظور انتقال معانی عمیق و والا‌یی است که در این عنوان نهفته است و در واقع، نوعی اشاره به سرنوشت بزرگ و مهمی است که در انتظار آنان است.

۱. آل عمران، ۵۳.

۲. نساء، ۴۱.

می‌گوید و چه زیبا با سخنانش، معقول را به محسوس تبدیل می‌کند و دقیق‌ترین معانی را با مثال محسوس برای یارانش بیان می‌کند؛ اما با این حال سخنرانی را کافی نمی‌دید، لذا عده‌ای را تربیت کرد و به میان مردم فرستاد، با این نگاه و رویکرد که مردم باید دینداری را ببینند نه بشنوند؛ زیرا با شنیدن، دینداری محقق نمی‌شود و سبک زندگی مردم تغییر نمی‌کند و شنیدن زمانی کارساز است که بعد از دیدن واقع شود. بنابراین، حواریون در کنار عیسی قرار گرفتند تا آموزه‌های او را بیاموزند و به جامعه خود منتقل کنند. (از روحانیون و منبری‌ها نیز انتظار می‌رود با مردم منطقه خود ارتباط برقرار کنند و تعاملاتی سازنده و مثبت داشته باشند)، لذا حضرت عیسی حدود دو ماه آن‌ها را در کنار خودش نگه داشت و آن‌ها در این مدت، در سفر و حضر و نشست و برخاست و خواب و بیداری و خوردن و نشستن و گفتگو و دعوا و آشتی و تمام ساحات دیگر زندگی، شاهد رفتار و سبک زندگی آن حضرت بودند که روایات به بعضی از این موارد اشاره می‌کند و این موارد اگرچه کم هستند، اما همین مقدار قلیل نیز می‌تواند به عنوان «مشت نمونه خروار» گویای مطلب باشد؛ از جمله همان روایت معروفی که حضرت عیسی در یک منزلی خطاب به حواریون فرمود: «لی الیکم حاجة»؛ من از شما تقاضایی دارم، آن‌ها پاسخ دادند «قضیت حاجتک یا روح‌الله»؛ هرچه باشد انجام می‌دهیم، سپس ایشان یک آفتابه و لگن آورد و شروع به شستن پاهای آن‌ها کرد و آن‌ها از این کار بسیار خجل شدند؛ چرا که حضرت عیسی روح‌الله است، لطیف‌ترین فردی است که بشر آن دوره به خودش دیده است. آن‌گاه آن حضرت فرمود من این کار را با شما کردم تا شما با متعلمین و متریان‌تان داشته باشید و در ادامه می‌فرماید: «بِالتَّوَّاضُعِ تُعَمَّرُ الْحِكْمَةُ لَا بِالتَّكْبَرِ وَ كَذَلِكَ فِي السَّهْلِ يَنْبُتُ الزَّرْعُ لَا فِي الْجَبَلِ»؛ در یک جای نرم است که زراعت می‌روید، نه در جای سنگ سخت؛ یعنی مؤمنی که می‌خواهد تأثیرگذار باشد

باید اینگونه متواضع باشد. همانگونه که خداوند به پیامبر اسلام ﷺ نیز می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»؛ این لَين بودن تو باعث شد تا رسالتت پیش برود و آلا اگر تندخو و سختدل مبودی از گرد تو پراکنده میشدند؛ پس برای این که یک انسان بتواند اطرافیان خودش را جذب کند، شرح صدر و ملایمت و تحمل خیلی اهمیت دارد.

محافظان دین

به تعبیر علامه رحمته الله، حضرت عیسی حواریون را عیسی گونه تربیت کرد تا جایی که به مراکز متراکم دینداری و محافظان دین تبدیل شدند، به گونه‌ای که دین مردم با دیدن آن‌ها استحکام پیدا کند و شبهات، دیگر توان ایجاد لغزش را نداشته باشند و اگر هم برای کسی شبهه‌ای ایجاد شد، مردم می‌دانند که به سراغ چه کسی بروند و از چه کسی بپرسند. (دین دیگر به بن بست نمی‌رسد) همچنان که نقل شده وقتی هشام با شخصی از مخالفین مناظره می‌کرد، در جواب شرط او که گفت: (اگر من جواب نداشتم تو به دین من درآی و اگر تو جواب نداشتی من دین تو را می‌پذیرم) این گونه پاسخ داد: (اگر تو جواب نداشتی باید به دین من دریایی، اما اگر من جواب نداشتم به دین تو درمی‌آیم، زیرا تو بزرگتر خودت هستی، وقتی که نتوانستی جواب بدهی، دیگر بالاتر از تو نیست که بخواهد جواب بدهد، اما من امام و بزرگتر دارم و هر جا نتوانستم جواب سؤال و شبهه‌ای را بدهم به او رجوع می‌کنم و از او پاسخم را دریافت می‌نمایم). هشام نگفت که پیش امامم می‌روم، اگر جواب نداد به دین تو درمی‌آیم؛ چون یقین داشت که جواب

خود را نزد امام می‌یابد (کسی که ارتباطش با دین صحیح باشد و مرجع دینی داشته باشد، همیشه شک او مقدمه رسیدن به مراتب بالاتر دین‌داری و استحکام بیشتر دینی می‌شود، نه این‌که هر شک و شبهه‌ای سبب جدایی‌اش از دین گردد).

علی‌رغم این‌که رسالت حضرت عیسی فقط ۳ سال طول کشید (۳۰ سالگی مبعوث شد و ۳۳ سالگی نیز عروج کرد)، اما در مدت این سه سال سعی کرد با تربیت صحیح حواریون، مراجع و مراکز دین‌داری برای مردم بر جای بگذارد؛ تمام مدت تبلیغش را صرف این کرد تا دین‌دارانی ایجاد کند که بعد از خودش منشأ اثر باشند. حضرت عیسی که سیاح بود و دائماً سفر می‌کرد و یک جا قرار نداشت، حواریون را با خود همراه نموده بود تا در همه حال نکات تربیتی از آن حضرت دریافت کنند.

وظیفه مؤمنان

تعبیر قرآن در سوره خطاب به همه مؤمنین این‌گونه است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَتِّصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَتِّصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ: «این‌جا دیگر (من انصاری الی الله)» نیست، (صحبت از درخواست داوطلبانه نیست) بلکه این‌جا خطاب «کُونُوا أَتِّصَارَ اللَّهِ» است؛ امر است به همه مؤمنین که وظیفه دارند انصار خدا باشند. اکنون که ما ان شاء الله قصد داریم زیر بار این وظیفه قرار بگیریم و مؤمنان را نیز از طریق خودمان با این مسئولیت آشنا کنیم و این ارتباط را از طریق حلقه‌های بعدی، که روحانیون آینده خواهند بود، ادامه دهیم تا آنان نیز با مردم، این پیوند را تقویت کنند، جای

این سؤال باقی است که این ارتباط را در چه قالبی اجرایی کنیم؟ در پاسخ باید گفت که یکی از شیوه‌های مهمی که در قرآن برای برقراری ارتباط با مردم و تثبیت آن‌ها در دینداری مطرح شده و حتی نوع و قالب این رابطه نیز به وضوح بیان گردیده، جریان حواریون است که تفصیل آن در چندین آیه از آیات قرآن ذکر شده و روایات زیادی نیز به این موضوع پرداخته‌اند که می‌توان برای الگوبرداری به عنوان یک مدل قرآنی معرفی کرد که توسط خدای سبحان تأیید شده و انبیاء بزرگی همچون حضرت عیسی آن را اجرایی نمودند و غایت نهایی این روند نیز همان چیزی است که ما در نظر داریم که تغییر سبک زندگی مردم از الگوی التقاطی به سوی یک سبک زندگی مؤمنانه می‌باشد.



نمونه دوم: صحابه رسول الله ﷺ

یکی دیگر از نمونه‌های بارز تشکیلات دینی که در قرآن کریم بیان شده است و خیلی زیبا می‌باشد، موردی است که در آخرین آیه سوره فتح به آن اشاره شده: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»؛ سپس در مثل مؤمنان امت اسلام را در تورات بیان کرده و می‌فرماید: «تَرَاهُمْ رُكْعًا سَجِدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ» و در ادامه می‌فرماید: «وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ»؛ برای این امت در انجیل نیز چنین خصوصیتی بیان شده است که آن‌ها را به دانه‌هایی که کاشته می‌شوند تشبیه می‌کند؛ دانه‌ای که کاشته می‌شود و جوانه می‌زند یک دفعه مثل یک ساقه بالا نمی‌آید، بلکه این دانه که جوانه زد، بلافاصله کارش این است که در اطراف خودش جوانه ایجاد کند. «أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ»؛ یعنی مثل مرغ که جوجه می‌گذارد و آن جوجه‌ها را زیر بال و پرش می‌گیرد و آن‌ها از لای بال و پر این مرغ سربرون می‌آورند، یک دانه نیز وقتی جوانه می‌زند، شروع می‌کند جوانه‌های دیگری را در اطرافش ایجاد نماید، ولی تمام بار بر دوش آن جوانه اصلی است و تعبیر قرآن که می‌فرماید «آزره» از ماده «وزر» به معنای

وزیر گرفتن است؛ به این معنا که آن جوانه اصلی، وزارت را بر عهده گرفته و بار را بین سائر جوانه‌ها تقسیم نموده و به هر کدام مسئولیتی می‌دهد و همین مسئولیت، سبب استحکام آن‌ها می‌شود که قرآن می‌فرماید: «فَاسْتَغْلَظْ»؛ استغلاظ به معنای شدت پیدا کردن و کمال یافتن است که با مسئولیت گرفتن شکل می‌گیرد؛ لذا رشدشان بر اساس «أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ» است، نه «أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَاسْتَغْلَظَ»؛ به عبارت دیگر، این مسئولیت گرفتن و مسئولیت دادن در روند رشد دانه بسیار حیاتی است. جالب این جاست که ریشه و اصل همه این جوانه‌ها یک دانه متراکم است یعنی تعدّد و پراکندگی در اصل و ریشه آن‌ها وجود ندارد و همین سبب می‌شود که مراحل رشد و تکامل محقق شود؛ بعد از آنی که جوانه اصلی در اطراف خودش جوانه‌های دیگری ایجاد کرد و هوای آن‌ها را داشت و بار مسئولیت روی دوش‌شان گذاشت و آن‌ها را به استغلاظ رساند و قدرتمندشان نمود، مرحله بعدی فرا می‌رسد: «فَاسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ» آن زرع و دانه اولی می‌تواند روی پای خویش بایستد و خودش را نشان دهد. اگر قرار بود فقط یک شاخه دریابد، این یک شاخه با یک باد و یک حادثه می‌شکست و قطع می‌شد، اما وقتی این روند تکاملی را پشت سر گذاشت، دیگر به این سادگی‌ها از بین نمی‌رود؛ چنان که بوته‌های ییابان در آن شرایط سخت ییابانی و با آن همه باد و طوفان در می‌آیند و در بدترین شرایط هیچ اتفاقی برایشان نمی‌افتد و اگر ساقه‌ای هم در حوادث، باده‌ها و مسائل و مشکلات سخت بشکند، چند جوانه دیگر سر بر می‌آورد و موجب قوت بیشتر آن می‌شود.

الگوگیری از نظام هستی

تعبیر قرآن در ادامه این است که می‌فرماید: «يُعْجِبُ الزَّاعِ لِيَغِیْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ»؛ آن دانه به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامدارد. این برای آن است که کافران را به خشم آورد؛ این که قرآن یک دفعه از مسأله زرع و زراعت پلی می‌زند به جریانات انسانی، دلیلش این است که تمام وقایع تکوینی موجود در عالم هستی، حتی مراحل رشد یک بوته، نمادی از جریانات و حرکت انسان است. ممکن است جایی لازم باشد یک ساقه به تنهایی بالا برود، آن هم نمادی از حرکت انسان است، اما عمدتاً در جاهایی که ایمان می‌خواهد رشد کند، به جهت این که ایمان نمادی از مقابله و نبرد حق و باطل است، حتماً دچار آفت و معارض می‌شود، پس نوع مقابله و نوع نبرد باید از سنخ همین رابطه در زراعت باشد تا مستحکم گردد، نه بوته‌ای که یک‌تنه بلند می‌شود و با اندک بادی در هم می‌شکند. اگر رابطه ما از جنس همین دانه‌ای باشد که کاشته می‌شود و غو پیدا کند و پس از سیر مراحل تکاملی اش مستحکم گردد، قطعاً به مرحله‌ای می‌رسد که باعث شود تا «لِيَغِیْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ» و «يُعْجِبُ الزَّاعِ» محقق شود.

اگر ما می‌خواهیم کاری کنیم و باری برداریم باید از روحانیون دیگر که مثل همان جوانه‌های دیگر هستند استمداد نماییم، باید آن‌ها را در کنار خود جمع کنیم و همه کنار یکدیگر از یک ریشه و اصل تغذیه نماییم که همان نگاه دینداری و دین‌مداری ما، قرآن کریم، سنت پیامبر ﷺ و اهل بیت  است؛ ریشه واحد و بوته‌ای که شاخه‌ها و سرشاخه‌های متعددی از آن منشعب می‌گردد. ما نیز اگر جوانه‌های متعدد داشته باشیم و از روحانیون متعدد بهره ببریم می‌توانیم فعالیت گسترده‌تری داشته باشیم؛ چرا که ممکن است مردم با یکی از

این‌ها بهتر رشد کنند، ولی با دیگری آن جور که باید، جذب نشوند. بنابراین وجود تنوع در جوانه‌ها و ذوق‌ها و سلیقه‌ها به شرطی که از یک مبدأ و ریشه واحد تغذیه شوند، آن‌چنان تأثیر عظیمی ایجاد می‌کند که خود زارع از کاشتن این دانه به تعجب می‌آید که چقدر زیبا رشد کرده، در عین حال کافر هم به غیظ می‌آید.



نمونه سوم: ربیون

ربیون یکی دیگر از نمونه‌های بارز تشکیلات دینی است که قرآن به آن اشاره کرده و می‌فرماید: «وَكَاثِبٌ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ»؛ این آیه شریفه یک الگوی عالی در زمینه ارتباط مؤمنان با یکدیگر معرفی می‌کند. این ارتباطات، حلقه‌های متصل‌کننده‌ای را تشکیل می‌دهند که در نهایت منجر به برقراری رابطه با مردم می‌شود. در این راستا، ضروری است که حلقه‌های میانی مناسبی را ایجاد کنیم تا این ارتباطات به شکل مؤثری برقرار گردد. این حلقه‌های میانی همان‌هایی هستند که عنوان ربیون بر آن‌ها صدق می‌کند.

جریان ربیون در همه حوزه‌ها قابل تصور است و امکان پیاده شدن و تطبیق دارد؛ در رابطه با فرماندهان، در رابطه با قاریان قرآن، در رابطه با حوزه و تبلیغ، در رابطه با خانواده و...

در این آیه تعبیر قرآن این است که می‌فرماید: «کَاثِبٌ مِنْ نَبِيِّ»؛ اشاره دارد به این که این جریان در رابطه با تمامی انبیاء جاری و ساری است، آن هم با این تفاوت در تعبیر که لفظ نبی آورده است، نه رسول؛ چرا که ما ۳۱۳ رسول بیشتر نداریم، اما تعداد انبیاء ۱۲۴ هزار نفر است؛ اگر لفظ رسول را در آیه به کار می‌برد،

اگرچه رسولان، برگزیدگان انبیاء هستند، اما با این حال یک اختصاصی در آن وجود داشت؛ لذا لفظ نبی به کار گرفته شده تا به عمومیت مسأله اشاره شود و بیان گردد که سنت حاکمه بین تمامی انبیاء این چنین بوده است و این سنت بر تک تک آن‌ها صدق می‌کند، لذا این آیه به تعداد انبیاء قرآن تکرار شده، پس آن را یک آیه نینید.

در ادامه آیه می‌فرماید: «وَكَاتِبٌ مِّنْ نَّبِيِّ قَاتِلٍ مَّعَهُ»؛ قتال در این جا به این معنا نیست که این‌ها حتماً جنگیدند. چون بسیاری از انبیاء قتال نداشتند، جریان‌شان طوری نبود که امکان قتال داشته باشند، پس «قاتل معه» به این معناست که مؤمنانی که همراه‌شان بودند، آمادگی این را داشتند تا مرز جان‌فشانی در رکاب آن پیامبر باشند.

مقام معیت

تعبیر «معه» که در آیه «وَكَاتِبٌ مِّنْ نَّبِيِّ قَاتِلٍ مَّعَهُ» و آیه «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ» وارد شده، اشاره به مقام معیت می‌کند؛ مقامی که یک مرتبه از مقام تبعیت بالاتر است، اگرچه تبعیت نیز خودش دارای مراتبی است؛ زیرا گاهی انسان در بعضی از احکام تابع است و در بعضی دیگر تبعیت نمی‌کند: «يُؤْمِنُ بَعْضُ وَ يَكْفُرُ بَعْضُ». حتی گاهی هم مصداق «یکفر ببعض» نیست و عدم تبعیتش ناشی از بی‌حالی می‌باشد، اما گاهی تبعیت مطلق داریم که شخص در تمام احکامش تابع است؛ چنین کسی به مقام تبعیت رسیده است، اما با این حال مقامی فوق آن متصور است به نام مقام معیت که برای تبیین مرز آن یک مثال می‌زنم تا تصویرسازی آن راحت‌تر باشد؛ گاهی شخصی قلباً عاشق یک فرهنگی است بدون این که اظهار می‌کند،

فقط علاقه باطنی دارد، اما گاهی مطابق آن فرهنگ عمل می‌کند و مطابق آن، خودش را شکل می‌دهد که این همان تبعیت است، اما معیت جایی است که شخص مروج یک فرهنگ می‌شود و دیگر به صرف تبعیت اکتفا نمی‌کند. دیگر احتیاج ندارد که ببیند و تبعیت کند، بلکه در ترویج آن فرهنگ به جایی رسیده که دیگران تابع او می‌شوند، البته رسیدن به این مقام کار هر کسی نیست.

لفظ معیت در جاهای متعددی از قرآن کریم به کار رفته است؛ مثل آن جایی که طالوت برای آزمایش قومش این‌گونه فرمود: «إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي»؛ عبارت «منا» در این جا همان مقام معیت است؛ معیت یک نوع منا شدن است، مثال تکوینی اش رابطه نفس و بدن است؛ زیرا میان نفس و بدن معیت است، به معنای این که نفس، اصل است ولی بدن، تابع نفس نیست و مقامی بالاتر از تبعیت دارد. تابع این است که می‌شنود، فکر می‌کند، تصمیم می‌گیرد و انجام می‌دهد؛ اما رابطه بدن و نفس هیچ یک از این مراحل را ندارد، به محض این که نفس اراده می‌کند، انجام می‌شود؛ تا من می‌خواهم شما را ببینم، دیدم. این معیت نفس و بدن بود.

مقام معیت و تابعیت در آیات قرآن نیز تفکیک می‌شوند؛ گاهی تعبیر قرآن این است که می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ...»^۱؛ در این آیه صحبت اطاعت و تبعیت از خدا و رسول است. اما گاهی تعبیر قرآن این‌گونه است که می‌فرماید: «فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ»؛ در این آیه صحبت از معیت در کنار انبیاء و صدیقین و شهداء و صالحین است. تبعیت مقدمه‌ای است

۱. بقره، ۲۴۹.

۲. نساء، ۶۹.

برای رسیدن به معیت؛ یعنی باید در مرتبه اول تبعیت و اطاعت محقق شود تا در اوج این تبعیت، معیت تحقق یابد؛ البته افراد نادری به این مقام دست می‌یابند.

خصوصیات ربّیون

این که در آیه «وَكَايْنِ مِنْ نَبِيٍّ قَاتِلٌ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ»^۱ خداوند خبر از سنت حاکمه بین تمامی انبیاء می‌دهد، مراد این است که یک مدل سبک زندگی ارائه شود؛ اخبار نیست، بلکه انشاء و دستور است مبنی بر این که این مدل را ایجاد کنید و انجام بدهید.

«ربّیون» تعبیر خیلی فاخر و عظیمی است. در واژه «رَبِّي» خفض و کسره وجود دارد برخلاف «رَبَّانِي» که در آن نصب و استعلاء است. اصلاً مجموع کلام طوری تعبیه شده که در آن خفض خوانیده و اشاره دارد به این که اطاعت جزء اصلی «رَبِّيُون» است و آن‌ها کسانی هستند که در مرحله اول تمام حیثیت‌شان به رب شناخته می‌شود. یعنی این‌ها به عنوان زید و عمرو و بکر و حسن و حسین معرفی نمی‌شوند، بلکه محور خداپرستی هستند، به خدا شناخته می‌شوند و هر کسی این‌ها را می‌بیند یاد خدا می‌افتد؛ به همین دلیل منتسب به رب هستند، مضافاً بر این که در این انتساب به رب، نحوه عبودیت که اطاعت باشد نیز خوانیده است، از طرفی هم «رَبِّي» اسم جمع است و به حلقه‌های هزار نفری اطلاق می‌شود؛ بنابراین «رَبِّي» یعنی حلقه‌های هزار نفری یا چند هزار نفری که بر مدار ربّ با یکدیگر مرتبط هستند و اساساً حیثیت فردی ندارند.

۱. آل عمران، ۱۴۶.

اسم جمع واژه مفردی است که معنای جمع افاده می‌کند و وقتی جایی اسم جمع به کار می‌رود، گویا افراد آن مجموعه یک واحد هستند؛ وحدتی که در بین افراد آن مجموعه اشباع شده و به حدی رسیده که دیگر لزوم ندارد عنوان جمع روی آن‌ها بگذاریم و این حالت به جهت شدت ارتباط به وجود آمده است. نکته دیگر این‌که ربیون فقط یک حلقه نیستند، بلکه حلقه‌های هزار نفری مرتبط با هم، که در شهرها و بعد در استان‌ها و بعد در سطح کشور و ان شاء الله در سطح بین‌الملل با یکدیگر ارتباط دارند، آن هم با قید کثیر که در آیه «رَبِّيُونَ كَثِيرٌ» اشاره شده که بیان‌گر این است که ارتباط حلقه‌ها ادامه دارد و تمام شدنی نیست.

ربانیون

در زیارت شهدای کربلا خطاب به اصحاب سیدالشهدا (علیهم‌السلام) این‌گونه می‌خوانیم «السلام علیکم ایها الربانیون، أنتم لنا فرط و نحن لكم تبع»؛ شما ربانی و جلودار ما هستید و ما پشت سر شما و تابع شما هستیم. اما در آخر همین زیارت می‌فرماید: شما برای امام حسین (علیه‌السلام) مصداق آیه «وَكَايُنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتِلٍ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ» هستید؛ یعنی شما ربی امام حسین (علیه‌السلام) هستید، اما ربانی ما هستید.

بنابراین با الهام از این فراز زیارت شهدای کربلا می‌توانیم این‌گونه نتیجه بگیریم که حلقه‌های میانی به جهت ارتباطشان با امام‌شان، با لحاظ این‌که آن‌ها در مقام مادون امام قرار دارند ربی هستند و به جهت ارتباطشان با مردم، به لحاظ این‌که آن‌ها رابط بین امام و مردم هستند و به نوعی حلقه میانی به شمار می‌روند و مصداق آیه «وَكَايُنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتِلٍ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ» می‌باشند.

«...نسبت به ما ربّانی هستند و رسول هم شهید بر شماست؛ یعنی نسبت به رسول ربّی هستید. این جا هم تعبیر این است که اصحاب سیدالشهدا علیه السلام برای ما ربّانی هستند اما برای امام حسین علیه السلام ربّی هستید.

صلابت ربّیون

در ادامه این آیه که در مقام بیان صفات ربّیون است، قرآن صفتی دیگر برای آن‌ها برمی شمارد و می‌فرماید: «فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛^۱ یکی دیگر از خصوصیات ربّیون این است که هر حادثه‌ای هرچند سهمگین برای این‌ها ایجاد شود، ذره‌ای از درون سست نمی‌شوند؛ «ما أصابهم» یعنی هر چیز سنگینی که بر این‌ها می‌آید «فما وهنوا... و ما ضعفوا و ما استكانوا»؛ وهن، ضعف و استكانت سه مرحله ضعف و رخوت است که در این آیه تصویر شده و نفی می‌شود؛ وهن عظیم‌ترین و بالاترین مرتبه سستی است که مربوط به درون و باطن اشخاص می‌شود. «فما وهنوا» یعنی درون آن‌ها هیچ سستی ایجاد نمی‌شود چون آن‌ها به سبب اتصالشان به ولی قوت یافتند. همیشه در تشکیلاتی که شکل می‌گیرد، مرکز حلقه باید همین‌طور با صلابت باشد، تا اگر حادثه سنگینی پیش آمد، مثل مشکلات داخلی کشور، سقوط سوریه، شهادت شهید سید حسن، شهادت فرماندهان رده بالا و.... حوادثی که ممکن است باعث لرزیدن دل‌ها و قلب‌های خیلی‌ها بشود، اما ربّیون باید همواره با صلابت و استوار بمانند، چون دستشان در دستان نبی، فرمانده و ولی‌شان است، دیگر آنجا لرزش معنا ندارد، چون خدا تضمین کرده است، بله، ممکن است آدم یک لحظه

۱. بقره، ۱۴۳.
۲. آل عمران، ۱۴۶.

A portrait of a man with a long white beard and glasses, wearing a black turban and a dark robe. The background is a dark, textured green. The text is written in white Persian script at the bottom of the image.

عالم از خون سپید شود زیر دیر

بر اثر حوادث، تحلیلش را از دست بدهد، اما به سرعت با دستی که در دست ولی است «انتم لنا فرط و نحن لكم تبع» و با آن اتصال و ارتباطی که با مافوقش دارد مسأله را حل می‌کند، به راحتی می‌تواند رجوع کند و حل مسأله را بیابد؛ زیرا ما تنها و رها نیستیم، این است معنای «فما وهنوا».

مرحوم علامه رحمته الله می‌فرماید «وما وهنوا» یعنی به هیچ وجه سستی درونی در رتیبون در هیچ حادثه‌ای هرچقدر هم عظیم باشد ایجاد نمی‌شود، حتی لرزشی که اثر ظاهری نداشته باشد و هیچ وجه ابراز نشود، یعنی جوری دست‌شان در دست نبی و ولی هست و مستحکم شده که قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأَنَّهُمْ بُنَيَاءٌ مَرْصُوصٌ»^۱ گویا آن‌ها بنیان مرصوص خلل‌ناپذیر و نفوذناپذیر هستند.

شکست‌اندیشه‌ها

این صلابت و عدم وهن و سستی که در آیه «فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۲ به آن اشاره می‌شود، حد نهایی و عالی انسان است و اهمیتش در حوادث و بحران‌ها ظاهر می‌شود؛ شأن نزول این آیه جنگ احد است و در رابطه با جنگ احد و شکست سپاه مسلمین نازل گردید. مامکن است یک تصور از شکست مسلمان‌ها داشته باشیم، اما واقعیت تنها به همین شکست ظاهری خلاصه نمی‌شود. در آن زمان، مسلمان‌ها با شرایطی آمده بودند که به پیروزی خود یقین داشتند، زیرا پیامبر به آن‌ها وعده پیروزی داده بود، اما متأسفانه، آن‌ها از دستورات آن حضرت پیروی نکردند و وقتی که شکست خوردند، فقط یک

۱. صف، ۴.

۲. آل عمران، ۱۴۶.

شکست نظامی نبود بلکه این شکستشان به از هم گسستن اندیشه‌شان منجر شد. لذا به سرعت عده زیادی از اسلام دست برداشتند. منافقین هم به میدان آمدند و شروع به تبلیغات و شبهه‌پراکنی کردند و این‌گونه بود که یک شکست عادی به لرزش در باورها و شکست اندیشه‌ها رسید.

مراتب ضعف

قرآن در ادامه می‌فرماید، مرحله پایین‌تر از وهن، ضعف ظاهری است: «وَمَا ضَعُفُوا»؛ هیچ‌گاه کسی نمی‌بیند که ریون احساس ضعف از خود بروز بدهند. علامه طباطبائی رحمته‌الله در المیزان می‌فرماید: ریشه ضعف بیرونی همان وهن و سستی قلبی است؛ یعنی اگر از کسی ضعف بیرونی دیده شود، این بیان‌گر این است که او در مرتبه قبل، از درون شکسته بوده است. کسی که از درون نشکند، ضعف بیرونی از او آشکار نمی‌شود و کاملاً محکم و مستحکم است و ذره‌ای احساس ضعف نمی‌کند.

مرحله بعد از آن نیز تسلیم شدن و قبول شکست است که قرآن می‌فرماید: «وَمَا اسْتَكَانُوا» آن‌ها تسلیم نمی‌شوند و شکست را نمی‌پذیرند؛ نه فقط ضعیفی از آن‌ها دیده نمی‌شود بلکه استکانت نیز در آن‌ها راه ندارد؛ استکانت به معنای شکستن ستون فقرات است. مسکین و مستکین نیز به کسی گفته می‌شود که ستون فقراتش شکسته و دیگر هیچ قدرتی ندارد.

مرحوم علامه رحمته‌الله می‌فرماید: اگر کسی به استکانت رسید، معلوم می‌شود که در رتبه‌های قبل شکست خورده و وهن در قلب او ایجاد شده و ضعفش آشکار گشته است؛ پس اگر موقعی دیدیم که ریشه‌های وهن در درون مان یا اطراف مان پیش می‌آید آن‌جا باید معالجه‌اش کنیم و نگذاریم که به اظهار ضعف برسد

و اگر می‌بینیم که مراتبی از ضعف در ما ظاهر شده، فوراً آن را درمان کنیم و نگذاریم که به مرحله تسلیم برسد، چرا که کسانی که می‌بُزند و تسلیم می‌شوند، حتماً قبل از آن، سستی درونی برای‌شان پیش آمده و ضعفشان را آشکار کرده‌اند.

دائماً استحکام درون مانع ضعف بیرونی و استکانت می‌شود، لذا ایجاد شدت و قوت درون در باورها و اندیشه‌ها، باید دائمی باشد و الا ممکن است بر اثر عوامل مختلف، ضعف درونی به وجود بیاید. یکی از مهم‌ترین عوامل تقویت قلوب، همین اجتماعات مؤمنین است، همچنان که در روایت داریم روزی فریاد شیطان بلند شد، دنیا از او پرسید چرا این قدر فریاد می‌زنی؟ گفت مگر غی‌بینی مؤمنان کنار هم جمع شدند و تمام دستاوردهای من به هدر رفته است؟ دنیا به او گفت درست است که دستاوردهایت هدر رفته اما طولی نمی‌کشد که اجتماعشان برهم می‌خورد و آن‌ها پراکنده می‌شوند و با تک تک شدن این‌ها ما می‌توانیم دوباره برگردیم.

اصلاح نفس

در ادامه بیان خصوصیات رتیبون، خداوند کلام آن‌ها را در قرآن توصیف می‌کند و می‌فرماید: «وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا» آن‌ها یک حرف دارند و حرف‌های متعدد نمی‌گویند و این نکته از انحصاری برداشت می‌شود که حاصل نفی و استثناء است.



مضمون کلامشان بدین ترتیب است: «وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا»؛ موقعی که با حوادث روبرو می‌شوند شروع به استغفار می‌کنند، برخلاف ما که معمولاً عادت کردیم تا به یک حادثه و مشکلی بروی خوریم، بلافاصله دنبال مقصر می‌گردیم، تا او را مؤاخذه کنیم ولی ربیون این‌گونه نیستند؛ ربیون به هنگام حوادث اول خودشان را متهم می‌کنند و مورد مؤاخذه قرار می‌دهند که در کجا کوتاهی و در کجا زیاده‌روی کردند: «اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا»؛ زیرا کوتاهی و زیاده‌روی دو طرف افراط و تفریط تکلیف است.

وقتی کسی خودش را متهم ببیند مثل کسی که نمازش قضا شده باشد و بخواهد قضای آن را به جا آورد، آن نماز را با شرمندگی می‌خواند یعنی علاوه بر این که نماز را می‌خواند، یک حالت شرمندگی نیز به همراه او است که چرا در وقتش انجام نداد. کسی که چنین روحیه‌ای داشته باشد که همیشه دنبال کوتاهی‌های خودش باشد، دیگر در بحران‌ها، دیگران را مقصر نمی‌داند، بلکه اولین سؤالی که می‌کند، این است که من چه کوتاهی‌هایی کردم و چگونه در پی جبرانم.

جبران کاستی‌ها

ربیون پس از آنکه خود را در حوادث متهم کردند و به دنبال شناسایی کوتاهی‌ها و زیاده‌روی‌های خود برآمدند، قول‌شان را در سه مرحله بیان می‌کنند: در مرحله اول استغفار نموده و می‌گویند: «رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا»؛ با این استغفار به دنبال این هستند که گذشته‌شان را مورد نقادی قرار دهند و کم و کاستی‌ها و تندر روی‌هایشان را اصلاح نمایند و در مرحله بعد، از خداوند درخواست می‌کنند: «وَوَيْتَّ أَقْدَامَنَا»؛ ثبات قدم

یعنی جای پا محکم شود و این زمانی ممکن است که گذشته جبران گردد و لغزندگی که ممکن بود در جای پای آن‌ها ایجاد شود از بین برود؛ زیرا تا گذشته جبران نشده باشد، جای پا محکم نمی‌شود. تا من گذشته و اختلال‌اتش را حل نکرده باشم، نمی‌توانم به ثبات قدم برسم. پس از استغفار و ثبات قدم، در مرحله سوم می‌گویید: «وَأَضْرُنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ»؛ از خدا می‌خواهند تا آن‌ها را در برابر کافرین نصرت نماید. پس در نتیجه آن‌ها مستحق ثواب می‌شوند که خداوند می‌فرماید: «فَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابٍ...»؛ ما به آن‌ها ثواب دنیا می‌دهیم که همان حاکمیت است و هم ثواب آخرت را به آن‌ها عنایت می‌کنیم. از آن جایی که ثواب‌های دنیا با سختی همراه است، لذا ثواب دنیا را بدون ذکر حُسن آورد، بنابراین اگر در این دنیا نتیجه هم می‌خواهید، منتظر یک نتیجه صاف و بی‌زحمت نباشید، زیرا دنیا دار زحمت و کلفت است؛ لذا نتیجه گرفتن آن هم همراه با کلفت و زحمت است برخلاف ثواب آخرت که سراسر خیر و خوبی است، پس برای بیان آن این‌گونه آورد: «و حُسْن ثَوَابِ الْآخِرَةِ».

مقدمه نصرت

استغفار به معنای جبران است؛ زیرا استغفار به نوعی، کوتاهی‌ها و زیاده‌روی‌ها را جبران می‌کند. بنابراین استغفار کردن یعنی من کوتاهی‌ها و زیاده‌روی‌هایم را جبران می‌کنم، این استغفار است که ثبات قدم ایجاد می‌کند و ثبات قدم نیز زمینه را برای نصرت فراهم می‌نماید؛ انسانی که جای پایش محکم بود و به ثبات قدم رسید، آن موقع نصرتش هم ایجاد می‌شود. مقدمه نصرت هم همین است، این که خداوند در پی استغفار و ثبات قدم، می‌فرماید: «آتَاهُم ثَوَابَ الدُّنْيَا وَ حُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ»؛ یعنی نتیجه استغفار

و ثبات قدم این است که خداوند هم نتیجه دنیایی به آن‌ها می‌دهد و هم نتیجه آخرتی و نتایج دنیایی همان امدادها و نصرت الهی است، همچنان‌که در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ» تأیید و نصرت قطعاً الهی با تکلیف صحیح عباد گره خورده است.

تاکتیک‌های تشکیلاتی

سه روش و تاکتیک برای ایجاد یک تشکیلات وجود دارد که هر کدام از این سه روش، ارتباطات و تناظرهایی هم با هم دارند، اما در عین حال هر کدام یک روش مستقل هستند؛ یک روش همان روش حضرت عیسی و حواریون بود، روش دیگر، روش اصحاب رسول الله ﷺ بود که مثال واضح امروزی‌اش جریان حزب الله است که تشکیل آن این‌گونه بود که مرحوم نصرالله به همراه یک عده‌ای جمع شدند و شروع به جوانه زدن کردند، سپس جوانه‌ها فرمانده‌سازی کردند، به طوری که «فَأَسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ» شد و همین جور پیش رفتند تا به حدی از قوت و قدرت رسیدند که دیگر دشمن نتواند ضربه‌ای بر پیکره آنان وارد سازد. من معتقدم حتی با شهادت سید حسن نصرالله نیز دشمن به هدف خویش نرسید، بلکه حزب الله بیشتر اوج گرفت؛ زیرا سید حسن مثل یک خورشید می‌درخشید و تا زمانی که زنده بود در ذیل او دیگران دیده نمی‌شدند و با شهادتش همه ستاره‌ها تبدیل به خورشید شدند؛ خورشید که رفت، ظرفیتی که

از قبل فراهم شده بود، به فعلیت رسید و فرماندهان و زیر دست‌هایش که قبل از آن، بار روی دوش‌شان گذاشته شده بود و احساس تکلیف و احساس وزارت کرده بودند، رو آمدند و شروع به درخشیدن کردند و در آن هنگام بود که یک حرکت جمعی رقم خورد.

از طرفی هم یمن به یکباره قد بلند کرد و «فاستوی علی سوقه» شد، این قدر این جبهه مقاومت محکم و استوار شد که دشمن غیظ نمود و دوست متعجب گشت: «يُعْجِبُ الزُّرَّاعُ لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارُ»؛ جبهه مقاومت که بر اساس همین الگوی قرآنی شکل گرفته بود حتی در بحران سقوط سوریه نیز متأثر نگشت، بلکه ذخیره دیگری مثل یمن ظاهر شد و خدای سبحان یک «فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ» دیگری را به پا کرد که برای کفار به مراتب سخت‌تر و شدیدتر از سوریه بود و آن‌ها را عاجز نمود و تدابیرشان را خنثی کرد. تا جایی که آمریکا مجبور شد با تمام ادواتش عقب‌نشینی کند و اسرائیل نیز با ترس ارتباط مقابله‌ای را شروع کرده که خود کارشناس‌هایشان می‌گویند این یک سیاه‌چاله است که نباید نزدیکش شویم، زیرا یمن زیاد برایشان روشن و واضح نیست. اسرائیل فقط می‌تواند با اتاق شفاف مقابله کند. لبنان و تمام افراد حزب‌الله برای اسرائیل در یک اتاق شیشه‌ای قرار دارد که بیست سال است با هوش مصنوعی و انواع سیستم‌های جاسوسی روی آن‌ها کار اطلاعاتی کرده، هرچه هم این‌ها پنهان‌کاری کنند، باز دستشان برای آن‌ها رو است و خصوصیات و اطلاعات تمام افرادشان پس آن‌هاست، اما جریان یمن برای آن‌ها یک سیاه‌چاله است، چون اصلاً خبر درستی از آن‌ها ندارند، تازه کار اطلاعاتی قوی شروع کردند ولی تا بخواند نتیجه بدهد، اگر سیرشان درست پیش برود، حدود ده پانزده سال طول می‌کشد، این‌ها هم سیستم‌شان براساس اطلاعات شفاف است نه براساس سیاه‌چاله‌ای که هیچ خبر و اطلاعی از آن ندارند.



راهکارهای قرآنی

ما باید برای رسیدن به این سه مدل قرآنی راهکار بیان کنیم. ما باید بدانیم برای اجرایی تر شدن این مدل‌هایی که قرآن معرفی کرده است، چه کار باید بکنیم. هرچند باید بنشینیم و روی خود مدل‌ها هم به صورت جدی کار کنیم. این طرح‌هایی که الان به این سادگی بیان شد، جزو عظیم‌ترین راهکارهایی است که خدای سبحان طراحی نموده و انبیاء مجری آن بودند. لذا اگر ما می‌خواهیم این را اجراء کنیم، نباید فقط به صرف همین کلیاتی که در این جا بیان شده، اکتفا نماییم، بلکه باید جزئیاتش را از جاهای مختلف مثل سیره انبیاء، آیات دیگر، روایات و تاریخ رصد کنیم و به کار گیریم، فروع جزئی را بر اصول کلی بار کنیم تا مسائل کاملاً شفاف و روشن گردند.

اجمالاً بنای ما در این جلسه بر این بود که فقط جرقه زده شود تا بدانیم قرآن برای تشکیلات دینی راه حل داده است. راه حل هایش هم احتمالی نیست بلکه تضمینی است. پس باید دنبال این بود که چگونه حرکت کنیم تا آن نتیجه قطعی محقق شود.

ما باید باور کنیم که قرآن راه‌حلی با نتیجه تضمینی ارائه کرده و راه حل‌هایش هم در این چند موردی که بیان شد، منحصر نمی‌باشد؛ آیات قرآن تاملش راه حل است، اما متأسفانه ما غالباً به قرآن و خواندن آیات آن به عنوان کسب ثواب می‌نگریم در حالی که تمامی آیات قرآن قابلیت عملیاتی و میدانی دارند، تمامی آیاتش حول کیفیت حرکت کردن است، وقتی آدم با این نگاه به سراغ قرآن می‌رود، می‌تواند سیره‌های انبیاء که در قرآن مطرح شده را به عنوان یک راه حل تشکیلاتی و کار جمعی اتخاذ نماید.

اخوت بر محور ولایت

یکی از مهم‌ترین راه‌هایی که در نگاه دینی ما خیلی خوب بیان شده، بحثی است که در این آیه مطرح شده است: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا...»^۱

«و اذکروا» امر است یعنی این را باید به عنوان سرلوحه همه امورتان قرار دهید که اگر رهنمودهای الهی، دین اسلام و حبل‌الله نبود، شما همواره در حال دشمنی بودید.

این فرز از آیه که می‌فرماید: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» اشاره دارد به این که هر محبتی بین مؤمنین ایجاد می‌شود به سبب الفتی است که خداوند بین آن‌ها به وجود آورده است. «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا»؛ این رابطه برادرانه‌ای که امروز بین مؤمنین حاکم است، نعمتی از سوی پروردگار است.

وقتی لفظ نعمت را در قرآن رصد می‌کنیم، می‌بینیم همان‌گونه که مرحوم علامه رحمته‌الله مکرر در جاهای مختلف بیان کرده، نعمت حقیقی همان نعمت ولایت است. بنابراین «فأصبحتم بنعمته اخواناً» اشاره به ولایتی دارد که سبب اجتماع مؤمنین گردیده است، همان ولایتی که ربیون حول محور آن جمع شدند.

تفرقه و اختلاف

خداوند در دو آیه بعد از این آیه می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ...»؛ مرحوم علامه رحمته‌الله ذیل این آیه می‌فرماید: علت این که «تفرقوا» و «اختلفوا» در کنار هم ذکر شده، این است که این دو واژه به یک معنایی باشند. ایشان می‌فرماید: از عبارت بعد از «واختلفوا» این‌گونه برداشت می‌شود که دو گونه اختلاف وجود دارد؛ علمی و عملی؛ «واختلفوا» ناظر به اختلاف علمی است و «تفرقوا» بیانگر اختلاف عملی می‌باشد.

مرحوم علامه رحمته‌الله می‌فرماید: شیطان برای ایجاد اختلاف بین مؤمنین مسیرش را از تفرقه عملی شروع می‌کند، او نمی‌آید از همان ابتداء مبناسازی کند، بلکه ابتدا تفرقه ایجاد می‌کند و به مرور این تفرقه به اختلافات فکری کشیده می‌شود؛ لذا معمولاً شیطان در یک امور جزئی قدم برمی‌دارد و وقتی که در یک حادثه جزئی، تفرقه و چند دستگی ایجاد کرد، نتیجه‌اش این می‌شود که هر کسی برای توجیه عمل خودش و رد عمل دیگری، فلسفه‌ای می‌چیند که منجر به اختلافات فکری می‌شود.

وحدت و انسجام

اگر بخواهیم فعالیت‌های شیطان را تجزیه و تحلیل کنیم و به نوعی عملکرد او را مهندسی معکوس نماییم، باید چه اقداماتی انجام دهیم؟ قطعاً باید از مسیر وحدت شروع کنیم؛ یعنی یباییم یک سری کارهایی را تعریف کنیم و حول آن کارها ارتباط برقرار کنیم، همان‌گونه که انبیاء برای جمع کردن مردم عمل می‌کردند؛ مثلاً در قضیه حضرت نوح، خدای سبحان می‌توانست مثل حضرت سلیمان، او را بر باد مسلط کند، اما این که او را مأمور به کشتی‌سازی کرد، علتش این بود که می‌خواست، مؤمنین چند سال در کنار هم باشند و با هم کار مشترک انجام دهند و در ساخت کشتی شراکت نمایند و از این طریق علقه‌ای نسبت به آن پیدا کنند تا وقتی که این کشتی در جریان قرار می‌گیرد، مؤمنین بی‌تفاوت نباشند و آن کشتی را مرتبط به خودشان و محصول و دستاورد خویش بدانند.

نقش مردم

قرآن، کتاب تاریخ نیست؛ بلکه در ضمن بیان تاریخ و قصص انبیاء می‌خواهد راه‌کار بیاموزد؛ مثلاً وقتی قرآن ماجرای ذوالقرنین را مطرح می‌کند، می‌خواهد نکاتی را متذکر شود؛ قرآن می‌فرماید وقتی جناب ذوالقرنین با ششصد هزار سپاهی و صنعت و تخصص و قدرتی که داشت به قومی رسید که مورد تهاجم یا جوج و مأجوج قرار می‌گرفتند، آن قوم به او پیشنهاد دادند که اجیر آن‌ها شود و در عوض، تدبیری بیاندیشد



تا شر یا جوج و مأجوج را مرتفع سازد. ایشان در پاسخ به آن‌ها این‌گونه گفت که من به پول شما نیازی ندارم، آن چه خدا به من داده بهتر است از چیزی که شما می‌خواهید بدهید. من برای دفع این مهاجمان به خود شما احتیاج دارم «اعینونی بقوة»؛ یعنی اگر خودتان پای کار حاضر هستید، من این کار را می‌کنم، لذا همه مردم آن قوم بسیج شدند و با دستان خویش تحت تعلیم و مهندسی ذوالقرنین شروع به سدسازی کردند، وقتی مدت‌ها پای این سد وقت و انرژی صرف کردند، علقه‌ای از آن سد برایشان ایجاد شد که باعث می‌شد تا از آن دفاع کنند. دقیقاً همان علقه‌ای که مردم در اوان انقلاب نسبت به انقلاب اسلامی داشتند و با چنگ و دندان از آن دفاع می‌کردند؛ زیرا خودشان این انقلاب را به پا کرده بودند، اما به مرور یک جریانی در انقلاب اسلامی به وجود آمد که مردم کنار زده شدند و همه امور انقلاب به یک عده از مسئولین واگذار شد که آن‌ها کارها را انجام بدهند و پیش ببرند، تا زمان دفاع مقدس که به مردم مسئولیت داده شد و دوباره همان شور و اشتیاق احیاء گردید.

تبلیغ عملی

جریان دیگری که قرآن برای اهمیت نقش مردم در امور بیان می‌کند، داستان حضرت یوسف است؛ آیا آن حضرت در ماجرای قحطی مصر نمی‌توانست گندم‌ها را به نحو اعجاز حفظ کند؟! به گونه‌ای که هم مردم سیر شوند و از قحطی نجات یابند و هم به معجزه او پی ببرند. اما ایشان تصمیم می‌گیرد تا سیلو بسازد؛ زیرا سیلوسازی یک کار جمعی بود. نه تنها سیلوسازی، بلکه تمام فرایند جمع و نگهداری و پخش گندم‌ها در دوران قحطی کاملاً یک

کار تشکیلاتی و جمعی بود و عموم جامعه در آن دخیل بودند؛ زمانی که در یک فعالیت به ویژه کارهای الهی، همه افراد جامعه به گونه‌ای فعال دخیل می‌شوند و مشارکت عمومی شکل می‌گیرد، این اعتماد و همکاری مصداق از یک پشتوانه الهی است؛ لذا طبق گزارشاتی که در قرآن آمده، حضرت یوسف غالباً مشغول کارهای عملیاتی است و به ندرت کارهای تبلیغات علمی می‌کند. در زندگی حضرت یوسف، تنها دو مورد وجود دارد که ایشان به تبلیغ علمی پرداخته‌اند. نخستین مورد، در داستان تعبیر خواب رخ می‌دهد؛ پس از آنکه حضرت یوسف خواب هم‌بندانش را تعبیر کرد، بلافاصله به تبلیغ توحید پرداخت و فرمود: «أَزْيَابُ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»^۱ این سخن، دعوتی آشکار به یکتاپرستی و نفی شرک بود. مورد دوم، زمانی رخ داد که یعقوب و فرزندان او بر حضرت یوسف سجده کردند. در آن لحظه معنوی، حضرت یوسف با بیان جمله «أَنْتَ وَلِيَّ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^۲ به ربوبیت و ولایت خداوند اشاره کرد. این سخن، نه تنها بیانگر توحید بود، بلکه تأکیدی بر این نکته داشت که همه امور در دست خداوند متعال است و اوست که ولایت و سرپرستی مطلق را بر عالم هستی دارد.

مشارکت اجتماعی

جریان دیگری که قرآن در رابطه با اهمیت اتحاد و مشارکت جمعی در سیره انبیاء بیان می‌کند، داستان حضرت موسی است؛ خداوند به آن حضرت و برادرش حضرت هارون دستور می‌دهد تا به اتفاق قومشان شروع به خانه‌سازی منسجم بکنند؛ چرا که قوم بنی‌اسرائیل، تا به آن روز زندگی عشایری و آواره‌ای داشتند و به

۱. یوسف، ۳۹.

۲. یوسف، ۱۰۱.

همین جهت از ریشه گرفتن و قدرت‌مند شدن در سرزمینشان محروم بودند. آن‌ها فقط اجازه داشتند چادر بزنند و حق ساختن خانه‌های ثابت را نداشتند. اما با دستوری که خداوند داد «تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُلًا» حضرت موسی به پشتوانه اتحاد و مشارکت قومش، به مقابله با فرعون پرداخت و حق ساختن خانه را برای قوم خود مطالبه کرد و او را مجبور ساخت تا به این درخواست تن دهد و این اثر وحدت و قدرت جمعی بود که فرعون را وادار به تسلیم در برابر خواسته آن‌ها نمود. این تحول، نمادی از تأثیر وحدت و یکپارچگی در برابر ستم و استبداد است.

البته در اینجا، موضوع فقط خانه‌سازی یا اقدامات مادی صرف نبود. همان‌گونه که کشتی نوح نمادی از نجات و رستگاری بود، سد ذوالقرنین نشانه‌ای از تدبیر الهی در برابر فتنه‌های آخرالزمان شد و سیل‌سازی حضرت یوسف نیز راهکاری برای نجات از قحطی و هلاکت شد، بنابراین در این موارد پلی میان حقیقت قدسی و نیازهای مادی مردم برقرار شد. در این فرایند، پیوندی عمیق میان دنیا و آخرت شکل گرفت؛ به گونه‌ای که مردم از طریق تأمین نیازهای دنیوی خود، به سوی ارزش‌های اخروی گرایش یافتند. این اقدامات، نمادی از هماهنگی میان زندگی مادی و معنوی بود که در سایه تدبیر الهی و رهبری پیامبران تحقق یافت.

این‌ها همه مثال‌هایی بود تا درک کنیم مسیر پیش رو چیست و چگونه باید گام برداریم و نگاه خود را بر این حقیقت متمرکز کنیم که آیا در دین ما روشی برای دستیابی به این اهداف وجود دارد یا خیر؟ اگر به دنبال روشی عینی، عملیاتی و ساده باشیم که در دسترس همگان باشد، چه باید کرد؟ پاسخ در همین

مثال‌ها نهفته است: مشارکت جمعی، وحدت در عمل و پیوند دادن نیازهای مادی با ارزش‌های معنوی. دین ما، با تأکید بر همکاری، تشکیلات و دخیل کردن عموم مردم در امور، راهی روشن پیش روی ما قرار می‌دهد. با الهام از الگوی پیامبران، می‌توانیم با برنامه‌ریزی جمعی، اعتمادسازی و حرکت در مسیر توحید، به اهداف والای خود دست یابیم.

جامعه ایمانی

اسحاق بن عمار، روایت دلنشینی نقل می‌کند که بسیار زیبا و شنیدنی است: تعبیر او این است: «لَمَّا كَثُرَ مَالِي، أَجْلَسْتُ عَلَى بَابِي بَوَّاباً»؛ وقتی ثروتم افزایش یافت، نگهبانی بر در خانه‌ام گماشتم. در آن دوران، بیشتر شیعیان در کوفه و عراق در تنگدستی به سر می‌بردند و تحت فشار حکومت‌های اموی و عباسی زندگی می‌کردند. ثروتمند بودن میان شیعیان امری نادر بود و همین امر باعث شد تا شیعیان به خانه اسحاق روی آورند. او نیز از ترس اینکه رفت و آمد شیعیان باعث شناسایی و خطر برایشان شود، نگهبانی بر در خانه گماشت تا آن‌ها را رد کند و بدین وسیله از جان آن‌ها محافظت نماید. در یکی از سفرهایش به مکه، اسحاق با امام صادق علیه السلام دیدار کرد. او می‌گوید: «فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ بَوَّابٌ مُزَوَّرًا»؛ وقتی به محضر امام رسیدم و سلام کردم، آن حضرت با چهره‌ای عبوس و ابروهای درهم‌کشیده جوابم را دادند.

۱. یکی از اهالی کوفه که از یاران امام صادق به شمار می‌رفت.

اسحاق می‌گوید: با نهایت ادب و فروتنی عرض کرد: «مَا الَّذِي غَيَّرَ حَالِي عِنْدَكَ؟» چه چیزی باعث تغییر حال من نزد شما شده است؟ نکته ظریف در اینجا، ادب اسحاق است؛ او تغییر را به امام نسبت نمی‌دهد، بلکه با فروتنی، انفعال را به خود نسبت می‌دهد، زیرا می‌داند که در برابر امام، بنده‌ای است که باید ادب عبودی را رعایت کند.

اسحاق بن عمار، با نقل چنین روایاتی علیه خود، نمونه‌ای از صداقت و فروتنی است. کم هستند کسانی که اشتباهات خود را به نمایش بگذارند و از تشر امام سخن گویند، اما او با این کار، درس بزرگی در تواضع و صداقت به ما می‌دهد؛ زیرا کم پیش می‌آید که کسی در جایی خودش باشد و امام و مورد تشر و مؤاخذه امام قرار بگیرد و بیاید این واقعه را به جهت نشر سنت حسنه نقل کند.

امام صادق علیه السلام در پاسخ او این‌گونه فرمود: «قَالَ تَغْيِيرُكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»؛ زیرا تو رابط‌ها را با مؤمنین عوض شده و به همین جهت رابط‌ه امام نیز با تو تغییر کرده است.^۱ بنابراین نوع رابط‌ه ما با سائر مؤمنین در رابط‌ه‌مان با ولی خدا تأثیرگذار است.

ارتباط دائمی

روایت است جناب عبدالعظیم پس از ملاقاتش با امام رضا علیه السلام، هنگامی که می‌خواست از آن حضرت جدا شود، ایشان فرمودند: «یا عبدالعظیم، ابغِ اولیائی عَنِّي السلام»؛ ای عبدالعظیم، سلام مرا به دوستانم

۱. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ج ۱، ص ۱۹۵.

برسان و پیام مرا به آن‌ها ابلاغ کن. سپس چند پیام می‌دهد و به چند چیز سفارش می‌کند مثل صدق در حدیث، امانتداری، وفای به عهد و...

یکی از این سفارشات این بود که حضرت فرمود: «مُرهم بالمزورة»؛ حضرت سفارش می‌کند که شیعیان به دیدار هم بروند و مدام با یکدیگر ارتباط داشته باشند. و دلیل اهمیت آن را این‌گونه بیان می‌فرماید: «فإن ذلك قرابة إلی»؛ اگر می‌خواهید به من نزدیک شوید، روابط حسنه شما با یکدیگر سبب نزدیکی تان به من می‌شود. امام رضا علیه السلام در ادامه نیز تهدید می‌کند و می‌فرماید: «ولایشتغلوا أنفسهم بتمزیق بعضهم بعضا؛ فَإِنِّي أَلِيتُ عَلَى نَفْسِي إِيَّاهُ مِنْ فَعَلِ ذَلِكَ وَأَسْخَطُ وَلِيًّا مِنْ أَوْلِيَاءِي دَعَا اللَّهَ لِيُعَذِّبَهُ فِي الدُّنْيَا أَشَدَّ الْعَذَابِ وَكَانَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ مراقب باشید به همدیگر تعرض نکنید و در پی تخریب یکدیگر برنیایید که من سوگند خورده‌ام هر کسی مرتکب چنین کاری شود، او را نفرین کنم تا خداوند وی را در دنیا به سخت‌ترین عذاب گرفتار سازد و در آخرت نیز از زیانکاران باشد.

روابط حسنه

روایت سوم در این زمینه، داستان علی ابن مهزیار است؛ مردی که برای دیدار امام زمان خود، بیست بار به حج رفت. پس از بیستمین سفر، در واپسین لحظات، پیک حضرت پیش او آمد و پرسید که چه می‌خواهد؟ او نیز خواسته خودش که دیدار با امام غائب علیه السلام بود را خواستار شد، اما پاسخ شنید: او غائب نیست، بلکه شما غائبید! سپس او را به محضر امام علیه السلام برد. اولین سؤالی که آن حضرت از او پرسید، این بود:

«چرا دیر آمدی؟! ما زودتر از این منتظر تو بودیم.» علی ابن مهزیار عرض کرد: راه بسته بود و نمی دانستم چگونه بیایم. امام علیه السلام فرمودند: «راه بسته بود، یا روابط شما با یکدیگر دچار تغییر شده و مانع ایجاد کرده بود؟»؛ بله، در حقیقت، مهم ترین مانع، ارتباط مؤمنین با یکدیگر است که راه را به سوی امام می بندد و این همان چیزی است که در داستان فردی که چله می گرفت نیز دیده می شود؛ آیت الله بهجت رحمته الله، می فرمود: شخصی بود که چله های بسیاری برای دیدار امام زمان علیه السلام می گرفت. یکی از این چله ها را کنار کعبه گرفت و چهل روز به نماز و عبادت مشغول بود. در روز چهل، در حالی که به شدت مراقب بود، فردی به او مراجعه کرد و سؤالی پرسید. او برای حفظ تمرکز، جوابی سربسته داد تا آن فرد مزاحم نشود و برود. آن سائل رفت و مدتی بعد، رفیق این مرد چله نشین آمد و از او پرسید که آیا این چله به نتیجه رسید یا نه؟ او با ناراحتی پاسخ داد: این چله هم موفق نبود. در همان لحظه، رفیقش به او گفت: تو امام زمان علیه السلام را دیدی اما توجه نکردی، امام زمان علیه السلام همان سائلی بود که پیش تو آمد و تو جوابش را با بی اعتنائی دادی؛ یعنی چله نتیجه داده بود، اما حقیقت این است که انسان باید بفهمد ارتباط با مؤمنین، اساس و زیربنای این امر است. مرحوم آسید محمد حسن الهی طباطبایی قاضی علیه السلام، برادر علامه طباطبایی علیه السلام، می فرمودند: مؤمنین مانند آیینیهایی هستند که به قدر وجودشان، امام را به ما نشان می دهند. همه مؤمنان، نماینده امام هستند. اگر کسی خواهان ارتباط حقیقی با امام زمان است، باید به ارتباط با مؤمنین، خدمت به آن ها، محبت و احترام به آن ها بپردازد. اگرچه دیدن جسم امام در حال حاضر امکان پذیر نیست، ولی سعه وجودیشان

در عالم گسترده و فعال است، مانند خورشیدی که پشت ابر پنهان است. نور خورشید همواره برقرار است، اما قرص آن دیده نمی‌شود. تا زمانی که این کمال ایجاد شود و این گستردگی وجود امام آشکار گردد و ما بفهمیم که ایمان هر فردی، تجلی حقیقت امام در وجود اوست. اگر کسی به این باور برسد، رابطه‌اش با مؤمنین و شیعیان به کلی تغییر می‌کند. آنگاه، حتی یک کلمه ساده که با محبت و باور به آن‌ها بیان شود، اثری به مراتب بیشتر از کلمات قلمبه‌سلمبه و پیچیده خواهد داشت.

حقوق مؤمنین

معلى بن خنيس می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره حقوق مؤمن پرسیدم. امام ابتدا از پاسخ دادن خودداری کردند و فرمودند: «إِنِّي عَلَيْكَ مُشْفِقٌ أَخْشَى الْأَ تَحْتَمِلَ»؛ من بیمناکم بر تو و می‌ترسم که توان تحمل شنیدن این حقوق را نداشته باشی. به همین دلیل، نمی‌خواهم آن‌ها را به تو بگویم.

معلى بن خنيس اصرار می‌کند و می‌گوید از خدا کمک می‌گیرم که من را توفیق دهد تا بتوانم این حقوق را ادا کنم، لذا حضرت هفت حق را به عنوان پایه‌های حقوق مؤمن بر مؤمن می‌شمارد.

در نهایت نیز می‌فرماید: «فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَصَلَتْ لِرَايَتِكَ بِلَايَتِنَا وَبِلَايَتِنَا بِوَلَايَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛ اگر شما بتوانید رابطه خود را با مؤمنان بر اساس این حقوق بنا کنید، ولایت او به ولایت تو پیوند می‌خورد و ولایت تو به ولایت ما و ولایت ما به ولایت خداوند متصل می‌شود. این بدان معناست که سلسله ولایت از ارتباط مؤمنین آغاز می‌شود و با برقراری روابط صحیح و مبتنی بر ایمان و اخوت میان مؤمنین، زنجیره‌ای از ولایت و معنویت شکل می‌گیرد که به سوی خداوند متعال امتداد می‌یابد.



هر چه زمان می‌گذرد تجمع اصحاب حق را واجب‌تر و فوری‌تر احساس می‌کنم.

رهبر معظم انقلاب
در دیدار هنرمندان و مسئولان فرهنگی کشور
۱۳۷۳/۰۴/۲۲

که به دنبال ارتباط بیشتر
محتان سیدالشهدا علیه السلام است...
قرار نیست مشعر تولید کند.
قرار است مشعر آینه تولیدات
و فعالیت‌های شما باشد.
اینها، جای آرم هیأت شماس
که باید در شماره‌های بعد پرش کنید...

مشعر
www.1542.org
info@1542.org
۰۲۵ - ۳۶ ۶۳ ۱۲ ۲۰
۳ ۰۰۰ ۱۵۴۲

جامعه ایمانی مشعر،
محفلی است برای گردآمدن
هیأت‌های کشور.
مشعر چیزی جز اجتماع هیأت‌ها نیست،
جامعه‌ای فراتر از مرزهای نژادی و
تقسیمات جغرافیایی و سیاسی.
اجتماعی ایمانی و توحیدی است